

سرای سپنجی در آینه شعر سمرقندی

علی اکبر قاسمی گل افشانی*

اشاره:

قرار گرفته است. ابوالحسن شهید بلخی سخن رودکی را تالی قرآن
شمرده است :

به سخن ماند شعر سُعرا
رودکی را سخنش تلو نُبی است
(صفا، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۷۶)

کسایی او را «استاد شاعران جهان» خوانده است:
رودکی استاد شاعران جهان بود
صد یک از او تویی کسایی، پرگست

(کسایی، ۱۳۷۳، ص ۷۶)

معروفی بلخی وی را «سلطان شاعران» نامیده :

از رودکی شنیدم سلطان شاعران
که اندر جهان به کس مگرو جز به فاطمی
(صفا، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۷۷)

نظامی عروضی وی را صاحبقران شاعری شمرده است :

که آن کس که شعر داند، داند که در جهان
صاحبقران شاعری استاد رودکی است

(همان، ص ۳۷۶)

رودکی از بزرگ معماران کاخ بلند شعر فارسی است. «استاد
شاعران جهان»، «سلطان شاعران» و «صاحبقران شاعری» از جمله
القابی هستند که شاعران دیگر به او داده‌اند. بی‌اعتباری دنیا از
مضامین اصلی اشعار رودکی است که به صورت‌های گوناگونی نظیر
«خواب»، «مار»، «صیاد» و... در اشعار او نمود پیدا کرده است. این
بی‌اعتباری دنیا دعوت به شادی و دعوت به نیکی‌ها و خوبی‌ها را به
دنبال دارد. نگارنده در این مقاله با عنوان «سرای سپنجی در آینه
شعر رودکی» به بررسی آن می‌پردازد.

* * *

به سرای سپنج مهمان را

دل نهادن همیشگی نه رواست «رودکی»

نهایت افتخار و مسرت است که سال ۲۰۰۸ میلادی با پیشنهاد
یونسکو به بزرگداشت پدر شعر فارسی استاد ابوعبدالله جعفر ابن محمد
رودکی (فوت ۳۲۹ هـ - ق) اختصاص یافته است. «رودکی نخستین
سخن‌سرای فارسی نیست اما نخستین و بزرگ‌ترین پارسی‌گویی است
که شعرهای پخته بسیار گفته و شعر فارسی را کمال بخشیده است.»
(دبیر سیاقی، ۱۳۷۴، ص ۱۸)

رودکی شاعری است که همواره مورد تبجیل و تکریم شاعران

عنصری، ملک الشعراء دربار محمود غزنوی، در میدان غزل سرایی خود را با همه باریک و همی کمتر از او دانسته است :

غزل رودکی وار نیکو بود
غزل‌های من رودکی وار نیست
اگر چه بکوشم به باریک وهم
بدین پرده اندر مرا بار نیست

(عنصری، ۱۳۶۳، ص ۳۲۷)

قصیده، قطعه، رباعی و مثنوی قالب‌هایی هستند که رودکی از آنها در سرودن مضامینی همچون مدح و ستایش، مرثیه، توصیف، بی‌اعتبار دانستن جهان، دعوت به شادی و پند و اندرز استفاده کرده است.

در این سراجۀ باقیمانده از آن کاخ بسیار بزرگ دیوان رودکی، اشعاری وجود دارد که جلوه و رنگارنگی خاصی دارند و در نوع خود در ادب فارسی کم نظیرند و زبانزد. از آن میان می‌توان به موارد زیر اشاره کرد :

از زیباترین خمیریات ادب فارسی :
مادر می را بکرد باید قربان
بچه او را گرفت و کرد به زندان

(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۵۰۶)

در توصیف پیری:

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود
نبود دندان، لابل، چراغ تابان بود

در مرثیت (مرثیت شهید بلخی):

کاروان شهید رفت از پیش
و آن ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم
وز شمار خرد هزاران بیش

تشبیه تلمیحی:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت
سه پیراهن سلب بوده است یوسف را به عمر اندر
یکی از کید شد پر خون، دوم شد چاک از تهمت
سوم یعقوب را از بوش روشن گشت چشم تر
رخم ماند بدان اول، دلخ ماند بدان ثانی
نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر

(همان، صص ۵۰۰-۵۰۱)

«بوی جوی مولیان» وی خود حکایت شگفت دیگری است. این قصیده از غزل‌ترین غزل هاست. سراسر شور است و اشتیاق:

بوی جوی مولیان آید همی
یاد یار مهربان آید همی

(همان، ص ۵۱۲)

رودکی وی اعتباری دنیا:

یکی از موضوعات قابل‌اعتنا و تأمل در اشعار رودکی بی‌اعتباری دنیاست. دنیا در نگاه او خواب‌کردار است و ناهموار؛ زیبا چهره است و زشت کردار؛ شادی او در حکم غم است و خوبی او در محل بدی :

این جهان پاک خواب‌کردار است
آن شناسد که دلش بیدار است
نیکی او به جایگاه بد است
شادی او به جای تیمار است
چه نشینی بدین جهان هموار ؟
که همه کار او نه هموار است
دانش او نه خوب و چهرش خوب
زشت‌کردار و خوب‌دیدار است

(همان، ص ۴۹۴)

تعبیر «خواب‌کرداری دنیا» ملهم است از روایت «الدنيا حلم...» (فروزانفر، ۱۳۷۶، ص ۲۸۲) که حضرت مولانا هم در دفتر سوم مثنوی به آن اشاره می‌فرمایند :

این جهان خواب است اندر ظن مایست
گر رود در خواب دستی باک نیست...
این جهان را که به صورت قائم است
گفت پیغمبر که حلم نائم است.

(شهیدی، ۱۳۷۸، دفتر سوم، ص ۲۶۹)

استاد شاعران در جای دیگر دنیا را همچون مار می‌داند و دنیا دوست را مارگیر و فرجام کار مارگیر را هلاک و نابودی :
مار است این جهان و جهانجوی مارگیر
از مارگیر مار برآرد همی دمار

(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۵۰۱)

سنایی غزنوی هم نزدیک به همین مضمون در حدیقة الحقیقه اندر مذمت دنیا و وصف ترک او دنیا را به صورت اژدهایی به تصویر کشیده

است و می‌فرماید :

پدرت را بکشت دنیا زار
زان پر آزار دارد او آزار
کشته فرزند و مادر و پدرت
تو بدو خوش نشستہ کو جگرت
اژدها را به سوی خویش مکش
که کشد جانت را سوی آتش

(مدرس رضوی، ۱۳۷۷، ص ۳۶۱)

پدر شعر فارسی در تابلوی شعر دیگری انسان را همچون پرنده‌ای کوچک و جهان را به‌سان صیادی به تصویر کشیده است :
جمله صید این جهانیم، ای پسر
ما چو صعوه، مرگ بر سان زغن
(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۵۰۵)

نزدیک به همین مضمون را می‌توان در تاریخ جهانگشا در بیتی عربی از قاضی ابوالفضل احمد ابن محمد رشیدی لوکری یافت :
الدهر قنص و مالانسان الا قنبره

(قزوینی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۸۳)

سلطان شاعران در تصویر دیگری جهان را همانند گاوی می‌داند که شیر می‌دهد اما سرانجام با لگدی ظرف شیر را می‌شکنند :
گیتی چو گاو نیک دهد شیر مر تو را
خود باز بشکند به کرانه خنور شیر

(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۵۰۳)

صاحبقران شاعری در قطعه‌ای دیگر از دنیا به عنوان «سرای سنج» و از اهل دنیا به عنوان مهمان تعبیر می‌کند و دل‌سپردگی به تعلقات این منزلگاه موقتی را امری ناروا می‌پندارد :

به سرای سنج مهمان را
دل نهادن همیشگی نه رواست
زیر خاک اندرون باید خفت
گرچه اکنون خواب بر دیباست
با کسان بودند چه سود کند ؟
که به گور اندرون شدن تنهاست
یار تو زیر خاک مور و مگس
چشم بگشا، ببین : کنون پیداست
آنکه زلفین و گیسویت پیراست

گرچه دینار یا درمش بهاست
چون تو را دید زرد گونه شده
سرد گردد دلش، نه نا بیناست

(همان، ص ۴۹۳)

ابوالفضل بیهقی در گزارش بر دار کردن امیر حسنک وزیر آنجا که می‌گوید : «احمق مردا که دل در این جهان بندد ! که نعمتی بدهد و زشت بستاند.» (خطیب رهبر، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳۵) از این ابیات رودکی

بهره جسته است.

اسدی طوسی نزدیک به همین مضمون شعر رودکی می‌گوید:
یکی میهمان خانه برخاسته است
تو مهمان، جهان خوان آراسته است
بخور زود از او میهمان‌وار سیر
که مهمان نماند به یک‌جای دیر

(دهخدا، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۵۱)

رودکی می‌گوید عمر چه کوتاه باشد چه دراز سرانجام انسان باید بمیرد. به قول ابوالفضل بیهقی «عاقبت کار آدمی مرگ است» (خطیب رهبر، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۲۳۲)

طناب عمر اگر چه دراز باشد سرانجام به چنبر و حلقه پایان آن خواهد رسید :

زندگانی چه کوتاه و چه دراز
نه به آخر بمرد باید باز؟
هم به چنبر گذار خواهد بود
این رسن راه اگر چه هست دراز

(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۵۰۳)

سنایی در همین مضمون شعر رودکی می‌فرماید :
هست اجل چون چنبر و ما چون رسن سرتافته
گرچه باشد بس دراز آید سوی چنبر رسن

(دهخدا، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۸۶۷)

رودکی در ادامه می‌گوید : عمر انسان چه در سختی و رنج سپری شود و چه در ناز و راحتی، روز مرگ یکسان است و فرقی نمی‌کند:

خواهی اندر عنا و شدت زی
خواهی اندر امان به شدت و ناز
این همه باد و بود تو خواب است
خواب را حکم نی، مگر به مجاز



دعوت به قناعت :

با داده قناعت کن و با داد بزی
در بند تکلف مشو، آزاد بزی
در به ز خودی نظر مکن، غصه مخور
در کم ز خودی نظر کن و شاد بزی
(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۵۱۸)
و :
زمانه پندی آزادوار داد مرا
زمانه چون نگری سر به سر همه پند است
به روز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
بسا کسا که به روز تو آرزومند است

(همان، ص ۴۹۴)

این همه روزمرگ یکسانند
نشناسی ز یکدگرشان باز
(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۵۰۳)
سعدی نزدیک به همین مضمون در بوستان می فرماید :

غم و شادمانی به سر می رود
به مرگ این دو از سر به در می رود
چه آن را که بر سر نهادند تاج
چه آن را که بر گردن آمد خراج
اگر سرفرازی به کیوان بر است
وگر تنگدستی به زندان در است
چو خیل اجل در سر هر دوتاخت
نمی شاید از یکدگرشان شناخت (یوسفی، ۱۳۷۲، ص ۶۱)
رودکی می گوید : بزرگان و مهتران جهان با آن همه ناز و
نعمت و کوشکها و کاخها وقتی به پیشگاه مرگ رسیدند سر
تسلیم و عجز فرود آوردند :

مهتران جهان همه مردند
مرگ را سر همه فرو کردند
زیرخاک اندرون شدند آنان
که همه کوشکها بر آوردند
از هزاران هزار نعمت و ناز
نه به آخر به جز کفن بردند؟
بود از نعمت آنچه پوشیدند
و آنچه دادند و آنچه را خوردند

(نفیسی، ۱۳۸۲، ص ۴۹۸)

سعدی هم نزدیک به همین مضمون در دیباچه گلستان وقتی که
تأمل ایام گذشته می کرد و بر عمر تلف کرده تأسف می خورد و سنگ
سراچه دل به الماس آب دیده می سفت فرمودند :

هر که آمد عمارتی نو ساخت
رفت و منزل به دیگری پرداخت
و آن دگر پخت همچنین هوسی
وین عمارت به سر نبرد کسی
(یوسفی، ۱۳۷۴، ص ۵۲)

رودکی وقتی ناپایداری و بی اعتباری دنیا را می بیند همچون پیری
خرمند و فرزانه لب به اندرز می گشاید :

دعوت به نیکوکاری :

این جهان را نگر به چشم خرد
نی بدان چشم که اندر او نگری
همچو دریاست وز نکوکاری
کشتی ای ساز، تا بدان گذری
(همان، ص ۵۱۱)
دعوت به شادی :

شاد زی با سیاهچشمان شاد
که جهان نیست جز فسانه و باد
ز آمده شادمان بیاید بود
وز گذشته نکرد باید یاد...
باد و ابر است این جهان، افسوس
باده پیش آر هر چه بادا باد

و :

چهار چیز مر آزاده را ز غم بخرد
تن درست و خوی نیک و نام نیک و خرد
هر آنکه ایزدش این هر چهار روزی کرد
سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد

دعوت به بخشش:

نیکبخت آن کسی که داد و بخورد
شوربخت آن که او نخورد و نداد

(همان، ص ۴۹۵)
نظیر سخن رودکی را در باب هشتم گلستان سعدی، در آداب
صحبت، می توان دید : «عاقلی را پرسیدند : نیکبخت کیست و بدبخت
چیست؟ گفت : نیکبخت آن که خورد و کشت و بدبخت آن که مرد و
هشت» (یوسفی، ۱۳۷۴، ص ۱۶۹)

حسن ختام این گفتار شعری است از استاد شهریار در وصف رودکی :
رودکی مُرد و نام او زنده است
زنده باید همی به دوران بود
ماند از وی چه مایه درّ یتیم
که چو پروردگان عمّان بود
(دهباشی، ۱۳۸۵، ص ۳۳۸)

پی نوشت:

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

منابع :

- ۱ - احادیث و قصص مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۶
- ۲ - امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۹
- ۳ - بوستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲
- ۴ - تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۱
- ۵ - تاریخ بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات مهتاب، ۱۳۷۴ (همان، ص ۴۹۵)
- ۶ - تاریخ جهانگشای جوینی، تصحیح محمد قزوینی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۷۵
- ۷ - پیشاهنگان شعر پارسی، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴
- ۸ - حدیقة الحقیقه و شریعة الطریقه، سنایی غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۷ (همان، ص ۴۹۵)
- ۹ - دیوان عنصری، به کوشش دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران، انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳
- ۱۰ - دیوان رودکی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، تهران، انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۴۳
- ۱۱ - شرح مثنوی، دکتر سیدجعفر شهیدی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸
- ۱۲ - کسای مروز، گیتی تجربه کار، رشت، انتشارات جهاد دانشگاهی گیلان، ۱۳۷۳
- ۱۳ - گلستان سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۴
- ۱۴ - محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی، سعید نفیسی، تهران، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۲
- ۱۵ - یاد یار مهربان، به کوشش علی دهباشی، تهران، صدای معاصر، ۱۳۸۴